

نگاهی به دسته‌بندی‌های درونی رژیم

محمود بهنام

در برخورد با واقعیات و یا به واسطهٔ منازعات درونی، برخی نهادهای موازی برچیده شده ولی تعدد مراکز قدرت و تصمیم‌گیری، رسمی و غیررسمی، علنی یا مخفی، همچنان ادامه و شدت یافته و به شکل‌گیری نهادها و بنیادهای مافیایی مذهبی-سیاسی-اقتصادی انجامیده است که اکنون عمده مقدرات کشور را در چنگ خود گرفته‌اند. در این میان، علاوه بر محافظ و باندهای سنتی، «لابی‌های گوناگونی هم در اندرون و پیرامون ساختار حکومتی به وجود آمده و بر ابهام و پیچیدگی آن افزوده‌اند. در این وضعیت که همواره بخشی از مراکز و مناسبات قدرت در خفا و در سایه قرار دارند، و در شرایط حاکمیت سانسور و خفقان، تشخیص و تعیین این که چه کسی یا چه کسانی نهایتاً تصمیم می‌گیرند، به واقع مشکل است و تنها در نتیجهٔ افشاگری‌های جسورانهٔ معترضان و یا در نتیجهٔ تشدید دعوای درونی حکومتگران است که نوری بر این تاریک‌خانه هم تابانده و بخشی از پنهانکاری‌های اینان بر ملا می‌شود. مثلاً در مورد برنامه‌های اتمی رژیم، که ماجراجویی‌های مربوط بدان به یک بحران بین‌المللی انجامیده است، جدا از این که تصمیم‌گیری در این باره عملاً از مجلس و دولت، یعنی دو مرجع رسمی و «قانونی» تصمیم‌گیری، سلب شده است، اساساً معلوم نیست که چه مقام و نهادی (رهبر یا اجلاس رؤسای سه قوه یا مجمع تشخیص مصلحت یا شورای عالی امنیت یا تعدادی از فرماندهان سپاه یا ...؟) تصمیم نهایی را می‌گیرد. روشن نیست که تصمیم‌گیرنده اصلی در مورد مسائل جاری اقتصاد کشور کیست یا چیست: وزارت امور اقتصادی و دارایی، بانک مرکزی، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، مرکز پژوهش‌های مجلس، یا هیچکدام؟ تصمیم‌گیری در مورد این که زنان «حق» حضور در ورزشگاه‌ها و تماشای مسابقات را دارند یا نه، بر عهدهٔ کیست؟ ... اما آنچه در این میان روشن است، اینست که اگر هم بخشی از این ابهام و تاریکی ناشی از منازعات درونی مستمر دستجات حکومتی و ناخواسته باشد، بخش بزرگ آن کاملاً خواسته و عامدانه و برای پوشاندن فساد، تبهکاری‌ها و چپاولگری‌های رایج و فرار از مسئولیت پاسخگویی است.

چند دستگی جناح غالب

جناح تمامیت‌خواه، جناحی که به سرکردگی خامنه‌ای امروزه قوای سه‌گانه و بخش غالب ارگان‌ها و نهادهای حکومتی را تصاحب کرده است، در اساس برای حذف و کنار زدن رقیبان عمده خود یعنی جناح اصلاح‌طلبان حکومتی و جناح «کارگزاران» رفسنجانی، و اعمال سلطهٔ انحصاری

و دار و دسته‌اش برای تشکیل مجلسی «هماهنگ» با دولت، ناکام ماند و جناح خامنه‌ای، با همدستی شورای نگهبان، توانست اکثریت آن مجلس را از آن خود کند. آغاز و پایان دوران ریاست جمهوری هشت سالهٔ محمد خاتمی نیز، چنان که معلوم است، همزمان با دورهٔ پایانی مجلس پنجم و دورهٔ آغازین مجلس هفتم رژیم، و همراه با کشمکش‌ها و کارشکنی‌های آشکار بوده است. ولی مجلس ششم هم که خود را «مجلس اصلاحات» می‌خواند و اکثریت آن نیز در اختیار طرفداران دولت خاتمی بود، عملاً نتوانست در برابر مخالفت‌ها و مانع‌تراشی‌های «رهبر»، شورای نگهبان و «مجمع تشخیص مصلحت نظام» کاری پیش ببرد، علاوه بر آن که، طی این دوره، قوهٔ قضائیه رژیم نیز نقش افزونتری در سانسور و سرکوب و در مقابله با اصلاح‌طلبان حکومتی بر عهده گرفته بود.

اکنون که نه فقط دستگاه قضایی و نه تنها اکثریت مجلس رژیم بلکه قوهٔ مجریه آن هم، در اثر دخالت سازمان‌یافته «رهبر» و «بیت رهبری»، با کارگردانی شورای نگهبان و با اجرای «حزب پادگانی» یعنی سپاه و بسیج و برخی دیگر از نهادهای رژیم، در دست یک جناح، جناح تمامیت‌خواه، قرار گرفته است، آیا یکدستی کامل در میان قوا و درون ساختار اصلی قدرت حاصل آمده است؟ تردیدی نیست که در پی تغییرات و جابه‌جایی‌های دو سه سالهٔ اخیر، تمرکز قدرت و یکدستی بیشتری در این ساختار، به نفع جناح خامنه‌ای به وجود آمده است. پیداست که در اثر این تغییر و تحولات بر اقتدار شخصی ولی فقیه، خامنه‌ای، که همواره در آرزوی تکیه زدن بر جایگاه استثنایی خمینی و در خیال قبضه قدرت همانند قدرت وی بوده ولی هرگز نتوانسته است - و نمی‌تواند - به چنان موقعیتی دست یابد، در این مقطع افزوده شده است. اما، در واقع، این یکدستی و تمرکز قدرت تا چه اندازه است؟ تا چه مدتی پایدار است؟ چه جابه‌جایی‌ها و صف‌بندی‌های دیگری، درون ساختار قدرت، در حال شکل‌گیری است؟

اما پیش از پرداختن به پاسخ این سؤالات، باید خاطر نشان کرد که پیچیدگی و عدم شفافیت روابط و ساختار قدرت در رژیم‌های خودکامه، و خاصه در استبداد مذهبی حاکم بر ایران، بررسی این مسئله را بسیار دشوار می‌سازد. تعدد مراکز قدرت، لایه‌های پیچیده و سطوح مختلف تصمیم‌گیری، محافل، مجامع و باندهای گوناگون در درون و حاشیهٔ ساختار حکومتی، از جمله ویژگی‌های اصلی جمهوری اسلامی از همان آغاز بوده است. طی زمان،

یکی از نتایج بارز نمایش انتخاباتی نهمین دورهٔ ریاست جمهوری رژیم، که در سال گذشته برگزار گردید و دار و دستهٔ محمود احمدی‌نژاد را بر سر کار آورد، ایجاد یکدستی بیشتر در ساختار حکومتی بوده است. جناح تمامیت‌خواه، جناح خامنه‌ای، که از پیش دستگاه قضایی را در دست خود داشت و از طریق انتخاباتی فرمایشی مجلس هفتم نیز اکثریت خود را از دو سال قبل بر قوهٔ مقننه حاکم گردانیده بود، با این مانور انتخاباتی دستگاه اجرایی را هم به چنگ آورده و بدین ترتیب، سلطهٔ انحصاری خویش برای قوای سه‌گانهٔ رسمی کشور را کامل کرد.

چنین وضعیتی در ساختار قدرت جمهوری اسلامی هم که ولایت مطلقهٔ فقیه همچنان «ستون خیمه» آن را تشکیل می‌دهد، بی‌سابقه، و گرنه کم سابقه است: صرف‌نظر از چند سال اولیه استقرار جمهوری اسلامی، که صف‌بندی‌های درونی آن هنوز کاملاً مشخص و متمایز نشده بود، تعارض و کشمکش میان قوای حکومتی و تلاش و رقابت جناح‌های مختلف برای تصرف انحصاری تمام قوا، غالباً، یکی از ویژگی‌های اصلی این رژیم بوده است. اکثریت مجلس دوم در دست جناح «بازار و رسالتی‌ها» بود، در حالی که دولت و بخش عمده قوه قضائیه در اختیار نیروهای «خط امام» و حزب‌اللهی‌های قدیمی قرار داشت، که نقش سرکردگی اینها را نیز، در آن دوران، رفسنجانی ایفا می‌کرد.

در مجلس سوم، با کنش و واکنش‌های مستقیم شورای نگهبان و شخص خمینی، اکثریت به دست «خط امامی‌ها» و «مجمع روحانیون مبارز» افتاد و بنابراین، ظاهراً یکدستی بین سه قوه حاصل گردید، اما با مرگ خمینی و جایگزینی خامنه‌ای، تغییر قانون اساسی و نشستن رفسنجانی بر مسند ریاست جمهوری، جفت «خامنه‌ای-رفسنجانی» عمده اختیارات را قبضه کرد و قوهٔ قضائیه هم نصیب «رسالتی‌ها» و «هیأت مؤتلفه» شد. با پایان دورهٔ مجلس سوم، و در جریان انتخابات مجلس بعدی، باقی مانده عناصر سرشناس حزب‌اللهی‌های قدیمی (کروبی، محتشمی، بیات و ...) هم تصفیه و حذف شدند. ولی ائتلاف میان رفسنجانی و خامنه‌ای هم، پس از حذف رقیبان مشترک، چندان دوام نیاورد و در اواخر دورهٔ مجلس چهارم، حملات علیه دولت رفسنجانی بالا گرفت که به انشعابی دیگر در «جامعهٔ روحانیت مبارز» و اعلام تشکیل «کارگزاران سازندگی» توسط عوامل و طرفداران رئیس جمهوری، در آستانهٔ انتخابات مجلس پنجم منجر شد. اما تلاش رفسنجانی

خویش، از بهم پیوستن نهادها، باندها و محافل گوناگونی طی ۶-۵ سال گذشته شکل گرفته است. نخستین تجمع و تشکل این دستجات، ایجاد نهادی غیر رسمی و غیر اعلام شده با عنوان «شورای هماهنگی نیروهای انقلاب اسلامی»، در ارتباط با «دفتر» مقام رهبری بود که در آن نهادهای شناخته شده‌ای چون «جامعه روحانیت مبارز»، «جمعیت مؤتلفه اسلامی» و گروه‌های «همسو» با آنها، به علاوه «سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی» و بخشی از فرماندهان ارشد سپاه پاسداران، مشارکت داشتند و توسط عناصری مانند علی‌اکبر ناطق نوری، علی لاریجانی، علی‌اکبر ولایتی، محمدرضا باهنر، سازماندهی و اداره می‌شد. هدف اصلی این «شورا»، علاوه بر مانع تراشی هرچه بیشتر بر سر راه دولت خاتمی، جمع‌آوری و هماهنگی نیروها و تدارک تمهیدات ضروری برای بازپس گرفتن قوا و دستگاه‌های زیر کنترل اصلاح طلبان حکومتی بود. اولین برآمد به اصطلاح انتخاباتی این «شورا» و یا این جناح به طور کلی، نیز با عنوان «ائتلاف آبادگران ایران اسلامی» در اسفند ۱۳۸۱ بود که توانست شوراهای اسلامی تهران و بسیاری دیگر از شهرهای بزرگ را، با کم‌ترین میزان آراء، در اختیار خود بگیرد. یک سال بعد از آن نیز، این جناح، به ترتیبی که می‌دانیم، با بیرون راندن اصلاح طلبان حکومتی، اکثریت کرسی‌های مجلس هفتم را از آن خود ساخت و سپس به تدارک تسخیر آخرین «سنگر» عمده باقی‌مانده، یعنی منصب ریاست جمهوری، پرداخت.

اختلافات و رقابت‌های میان دستجات تشکیل‌دهنده این جناح، که در مقابله با رقیبان حکومتی کاملاً همدستان بوده و متحد عمل می‌کردند، بعد از کسب اکثریت (حدود ۲۰۰ کرسی از مجموع ۲۹۰ کرسی) مجلس ظاهر گردید. رقابت بر سر تصاحب مسند ریاست مجلس بین غلامعلی حداد عادل، پیشکرده «رهبر»، (که ضمناً پدر زن پسر خامنه‌ای است) و مدعیان دیگر مانند احمد توکلی که خود را بر سابقه‌تر و «محق» تر می‌دانستند، از نخستین آنها بود که سرانجام با فشار خامنه‌ای، فرد مورد نظر وی قبولانده شد. و احمد توکلی ریاست «مرکز پژوهش‌های مجلس» را به دست آورد و محمدرضا باهنر از گردانندگان گروه «همسو»ی «جامعه اسلامی مهندسين» هم به عنوان نایب رئیس اول و گرداننده فراکسیون «اکثریت» (اصولگران) تعیین گردید (رجوع شود به «اتحاد کار» شماره ۱۱۹، خرداد ۱۳۸۳). اکثریت مجلس هفتم اگر چه در بیعت و اطاعت از «رهبر» متفق‌القول هستند ولی، همان طور که رویدادهای دو سال گذشته نیز نشان داده، در بسیاری از مسائل مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، و به ویژه در مورد تقسیم و تصاحب مناصب سیاسی و موقعیت‌های اقتصادی در بین خود، هم رأی نیستند.

اما مهم‌ترین کشمکش درونی جناح تمامیت‌خواه، که عملاً به تلاشی «شورای هماهنگی» مذکور نیز منتهی شد، در مورد تعیین و معرفی کاندیدای آن برای انتخابات ریاست جمهوری بروز کرد. همه تلاش‌های پنهان و آشکار و دخالت‌های «بالا» برای ایجاد «هماهنگی» و توزیع مناصب فعلی و آتی و نهایتاً توافق بر سر کاندیدای واحد بی‌ثمر ماند و بعد از کنار کشیدن احمد توکلی و علی‌اکبر ولایتی و نهایتاً محسن رضایی (سه روز پیش از روز رأی‌گیری) باز هم سه کاندیدا (علی لاریجانی، محمد باقر قالیباف و محمود احمدی‌نژاد) از جانب این جناح در انتخابات حضور یافتند. هرچند که در اینجا نیز مخالفت قاطع با جناح‌های رقیب مورد اتفاق نظر بود (چنان که موضع‌گیری در مقابل نامزدی احتمالی رفسنجانی هم یکی از پیش شرط‌های تأیید کاندیداتوری افراد از سوی این جناح محسوب می‌شد) ولی پراکندگی و انشقاق درون این جناح کمتر از تشتت میان «جبهه دوم خرداد» و یا اصلاح‌طلبان حکومتی نبود. معرفی سه مدعی منصب ریاست جمهوری از طرف این جناح، بر پایل برخی تحلیل‌های مطبوعات حکومتی، بیانگر وجود سه گروه یا دسته «سنت‌گرا» (لاریجانی)، «بنیادگرا» (احمدی‌نژاد) و «مصلحت‌گرا» (قالیباف) در درون آن است. (اما این که چگونه این جناح، با این همه پراکندگی، توانست احمدی‌نژاد را به عنوان «برنده» انتخابات از صندوق‌های رأی بیرون آورد، خود ماجرای دیگریست که قبلاً به آن پرداخته شده است (اتحاد کار شماره ۱۲۹، تیر ۱۳۸۴) و هنوز هم ناگفته‌های بسیاری دارد).

جناح غالب حکومتی خود را «اصولگرا» می‌خواند، بدون آن که هیچ گاه تعریف جامع و مانعی از آن «اصول» ارائه کرده باشد: بعضی وقت‌ها، «اسلام، حکومت اسلامی، ولایت فقیه، امام و رهبری» را بدین عنوان عرضه می‌کنند. برخی‌ها، عناوین دیگری چون «ایجاد جامعه اسلامی» و «استکبار ستیزی» را بر آن می‌افزایند. احمدی‌نژاد، در سخنرانی انتخاباتی خود، به نقل قول از «رهبر» و با اشاره به هدف نهایی یعنی «حکومت جهانی اسلام»، «پنج‌گام» را تعریف می‌کند: «انقلاب اسلامی» که «پیروز» شده، «برپایی نظام اسلامی» که انجام شده و البته شامل امام و رهبری و ولایت فقیه نیز هست، «تشکیل دولت اسلامی» که آن را هدف اولیه انتخابات ریاست جمهوری می‌شمارد، ایجاد «کشور اسلامی»، و گام پنجم هم «جهانی شدن»، و خود «دولت اسلامی» را هم این گونه معرفی می‌کند: «دولتی که همه رویکردهایش، همه جهت‌گیری‌هایش، همه همتش، اجرای احکام اسلامی باشد. یعنی دنبال این باشد که جامعه را از طریق دستورات اسلامی اداره بکند». لکن آن «اصول» هر چه باشد و میزان اعتقادات واقعی مدعیان و طرفداران آن «اصول» «آسمانی» و «جهانی» هرچقدر باشد، در اینجا و در روی زمین، دعوای

اصلی بر سر چیزهای دیگریست: همان طور که کشمکش طولانی بین مجلس و دولت بر سر کابینه پیشنهادی احمدی‌نژاد نشان داد، دعوا بر سر تصرف پست‌های وزارت (و بعد از آن، مدیریت‌ها، استانداری‌ها، سفارتخانه‌ها و . . .) است. چنان که دعوای شدید میان دولت و مجلس در مورد تصویب بودجه سال ۱۳۸۵ آشکار کرد، رقابت بر سر تقسیم و تصاحب ۴۰ تا ۵۰ میلیارد دلار درآمدهای نفتی سالانه است. همان گونه که نحوه برخورد با بحران اتمی نیز معلوم می‌دارد، اختلاف عمده بر سر چگونگی رویارویی با بحران‌هایی است که روپهم انباشته شده و به حدت امروز خود رسیده است.

در جریان رأی‌گیری مجلس به دولت پیشنهادی احمدی‌نژاد که چهار نامزد وزارت رأی نیاوردند و تعیین وزیر نفت مورد توافق اکثریت مجلس هم بیش از چهارماه به درازا کشید، نشانه دیگری از صف‌بندی‌های درون این مجلس نمایان گردید. تعداد نمایندگان که به تمامی افراد پیشنهادی رئیس جمهوری رأی «موافق» دادند نزدیک به ۷۵ نفر بودند، یعنی در میان اکثریت ۲۰۰ نفری این مجلس که خود را «اصولگرا» می‌نامند، عده نمایندگان متعلق به دار و دسته احمدی‌نژاد یا گروه «سپاه و بسیج»، از ۷۰ یا ۸۰ نفر تجاوز نمی‌کند. برپایه همین آراء، فراکسیون «اقلیت» مجلس (شامل «کارگزاران» و اصلاح طلبان حکومتی) نیز ۵۰ تا ۶۰ نماینده را در بر می‌گیرد.

دولت احمدی‌نژاد هم، دولتی ائتلافی است که ترکیب آن را نیز تقریباً همان دسته‌بندی موجود در مجلس تعیین می‌کند: ۳ یا ۴ نفر از آنها، در وزارتخانه‌های امنیتی و نظامی، که طبق نظر «رهبر» تعیین شده‌اند، هشت نفر از آنها سابقه فعالیت‌های مستقیم امنیتی و نظامی دارند، چند نفر مربوط به «روحانیت مبارز» و «مؤتلفه» هستند، چند تن از آنها از «ائتلاف آبادگران» و یا «جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی» (که احمدی‌نژاد هم عضو شورای مرکزی آن بوده است) هستند، چند نفرشان از شورای نگهبان آمده‌اند و دو نفر هم (وزرای نفت و مسکن و شهرسازی) مورد توافق همه جناح‌های حکومتی هستند. علاوه بر اینها، به توصیه «رهبر»، منصب دبیری «شورای عالی امنیت ملی» به علی لاریجانی و شهرداری تهران هم به قالیباف، یعنی بازندگان انتخابات از همین جناح، واگذار گردیده، و معاونت امنیتی وزارت کشور به «سردار» ذوالقدر و معاونت سیاسی آن هم به علی جنتی (پسر آیت‌الله جنتی) داده شده است. در مجموع، مناصب مربوط به امور امنیتی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی بیشتر در کنترل آدم‌های خامنه‌ای و دسته سپاه و احمدی‌نژاد قرار گرفته و مقامات مربوط به امور خارجه و اقتصاد نیز غالباً به دست جریان‌های سنتی کهنه کار افتاده است. با توجه به آنچه در بالا گفته شد، سه گرایش یا دسته مختلف،

در درون جناح غالب حکومتی قابل تشخیص و تمایز است:

۱- دار و دسته شخص خامنه‌ای که علاوه بر «بیت» وی، رؤسای فعلی قوه قضائیه و قوه مقننه، رئیس صدا و سیما جمهوری اسلامی، دبیر «شورای عالی امنیت ملی»، رئیس «بنیاد مستضعفان»، بخشی از اعضای «مجمع تشخیص مصلحت نظام» و شورای نگهبان و بخشی از روحانیت صاحب مقام حکومتی و «حوزه علمیه» و غیره را شامل می‌شود. این حلقه نزدیک‌ترین و وفادارترین افراد به «رهبر» را در بر می‌گیرد که کسب مقام و موقعیت خود را مدیون شخص وی هستند و نه فرد یا جریان و یا جناح دیگری. در توضیح این نکته باید یادآور شد که در تعیین و تقسیم مناصب که قانوناً یا عملاً در اختیار ولی فقیه است، وی برحسب موقعیت خود و توازن قوای موجود جناح‌های رقیب حکومتی و ملاحظه «مصلحت» رژیم، تعدادی از آنها رأساً و به میل خود اعطا می‌کند، ولی در توزیع تعداد دیگری از آنها بایستی مطالبات دیگر شریکان و مراکز قدرت را در نظر بگیرد و حتی به آنها باج بدهد. به طوری که خمینی نیز، در اوج اقتدار مذهبی و سیاسی خویش، مثلاً در مورد نصب فقهای عضو شورای نگهبان ناگزیر بود که توصیه‌ها و ترجیحات دیگر مراجع تقلید یا صاحبان نفوذ در «حوزه» را در مد نظر بگیرد. این امر در مورد جایگزین خمینی هم که هیچ وقت از اقتدار وی برخوردار نبوده، به طریق اولی صادق است و به ویژه بعد از اعطای مرتبه «مرجعیت» به خود خامنه‌ای هم، که تعداد آیات «اعظام» فقط در قم از ده تن تجاوز می‌کند، رعایت این ملاحظات دشوارتر نیز شده است. با اینهمه، طی ۱۷ سال گذشته، خامنه‌ای توانسته است تدریجاً موقعیتی برای خود فراهم آورد که در کنار عناصر سرشناس و سابقه‌دار رژیم، افرادی از معتمدان و طرفداران خود را هم بالا کشیده و به موقعیت‌های کلیدی بگمارد. چنان که مثلاً آیت‌الله هاشمی عراقی (که بعداً شاهرودی شد) را که فاقد موقعیت و جایگاه در میان جناح‌ها و جریان‌های اصلی رژیم بوده و مدتی را در «دفتر استثنائات» خامنه‌ای گذرانده بود، نخست به عضویت شورای نگهبان درآورد و سپس وی را به جای آیت‌الله محمد یزدی به ریاست قوه قضائیه منصوب کرد. نزدیکی این گروه به شخص «رهبر»، طبعاً، نفوذ و اختیارات بیشتری به آنها می‌بخشد. ولی، در عین حال، همین قربت و الزام ملاحظه‌کاری و پیروی کامل از «منویات» هم از آزادی و ابتکار عمل آنها می‌کاهد. این دار و دسته هنوز نتوانسته است شبکه ارتباطات و یارگیری خاص خود را به اندازه دستجات و جناح‌های قدیمی گسترش بدهد.

۲- دسته دوم را جریان‌های و نهادهای سنتی کهنه‌کار رژیم مانند «جامعه روحانیت مبارز»، «جامعه مدرسین حوزه علمیه قم»، «جمعیت مؤتلفه اسلامی» و گروه‌های «همسو» با آنها (مانند «جامعه انجمن‌های

اسلامی اصناف و بازار تهران»، «جامعه اسلامی مهندسين»، «جامعه زينب»، «جامعه اسلامي کارگران» و...)، بخشی دیگر از «مجمع تشخیص مصلحت» و شورای نگهبان، و نظایر اینها تشکیل می‌دهند. این گروه، با اتکاء به سوابقش، خود را سهم و «صاحب نسق» در «انقلاب اسلامی» می‌داند و سهم خود را از قدرت و «غنایم» حاصل از «فتح» مجدد ایران به وسیله اسلام، مطالبه می‌کند. بنابراین، سهم خواهی روزافزون اینان نه صرفاً ناشی از تبعیت آنها از «امام و رهبری» است (شعار «ذوب در ولایت» را هم اینها به منظور عقب راندن رفسنجانی و دیگران برای اولین بار مطرح کردند) بلکه بدین عنوان نیز هست که اینها هم خودشان مثل رفسنجانی، خامنه‌ای، کروبی، موسوی اردبیلی و غیره، پایه‌گذار و صاحب این «نظام» می‌دانند. از این رو نیز همواره می‌کوشند که آدم‌های خود را در نهادهای «انتخابی» و انتصابی، از مجلس و شورای نگهبان گرفته تا دولت و بنیادها و سایر نهادهای حکومتی، داشته باشند. اما از آنجا که این دسته به دلیل انحصار طلبی مفرط و حرص و آز بی‌پایان و فساد گسترده خیلی زودتر از دستجات شریک و رقیب‌شان، رسوا و بدنام شدند و حتی در غالب «انتخابات» بین «خودی‌ها» هم مفتضحانه شکست خوردند، هرچه بیشتر به نهادهای انتصابی روی آوردند. با اینهمه، اینان نیز توانستند که کادری جدیدی از بستگان و وابستگان خود را، با عناوین «دکتر» و «مهندس»، در قالب همان نهادهای سنتی و یا در تشکلهای تازه با نام‌های عاریتی به میدان آورند که بخشی از «اتلاف آبادگران» هم از جمله پرورش یافتگان و پیشکرده‌های همین جریان‌ها کهنه‌کار به حساب می‌آیند. این دسته که با دست‌اندازی به تعداد زیادی از نهادهای، بنیادها، شرکت‌ها و مؤسسات دولتی و خصوصی، از امکانات مالی و اقتصادی وسیعی برخوردار شده و در سال‌های اخیر هم تعداد بیشتری از مطبوعات، رسانه‌ها و خبرگزاری‌ها را در کنترل گرفته، شبکه گسترده‌ای برای خود ساخته است که در عرصه سیاسی و رقابت‌های درون حکومتی هم مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد. به عنوان مثال، «کمیته امداد امام خمینی»، که از محل بودجه کلان دولتی صدها هزار خانوار را «تحت پوشش» صدقه دهی دارد، غالباً به عنوان وسیله‌ای جهت سازماندهی نیروها برای شرکت در تظاهرات دولتی و انتخابات فرمایشی مورد استفاده واقع می‌شود. شورای نگهبان نیز که در سال‌های اخیر با اخذ بودجه‌های گزاف تشکیلات عریض و طولی برای اعمال «نظارت استصوابی» خود در سراسر کشور ایجاد کرده است (که در دوره برگزاری انتخابات به ۳۰۰ هزار نفر هم بالغ می‌شود) از این «تشکیلات» در انتخابات مجلس هفتم جهت کسب «پیروزی» برای گروه «آبادگران»، و در انتخابات ریاست جمهوری برای «برنده» ساختن احمدی‌نژاد بهره‌گیری کرده است.

۳- دسته سوم شامل بخشی از فرماندهی سپاه پاسداران و ارگان وابسته بدان «نیروهای مقاومت بسیج»، تعدادی از مسئولان نهادهای امنیتی و انتظامی قبلی و فعلی رژیم، بخشی از روحانیت و «حوزه» و جریان‌های مانند «حزب‌الله» و «جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی» و غیره است که در مقطع کنونی حول محور ریاست جمهوری احمدی‌نژاد گرد آمده‌اند. این دسته، در مقایسه با دستجات بالا، کمتر شناخته شده است و هرچند که در سال‌های گذشته در ساختار قدرت حضور و نفوذ داشته ولی غالباً پنهان و پشت پرده بوده است. این دسته در دوره هشت سال اصلاح طلبان حکومتی، در روند مقابله با «فتنه خاتمی» و به واسطه تهاجمات و اقدامات سرکوبگرانه گسترده آن، و از جمله ترور، بازداشت و شکنجه مخالفان، ایجاد و اداره زندان‌های مخفی و اختصاصی، حمله به اجتماعات مردم، سانسور و توقیف نشریات و کتاب‌ها، نقش و موقعیت نسبتاً بالاتری در ساختار حکومتی پیدا کرده و به یکی از نقاط اتکای اصلی نهاد ولایت فقیه تبدیل شده است. نخستین برآمد علنی و گسترده اینها در جریان انتخابات مجلس هفتم بوده که نه تنها به غلبه جناح تمامیت‌خواه کمک می‌رساند. بلکه، ضمناً، تعدادی از افراد وابسته به خود را نیز روانه آن مجلس می‌سازند. هنگام برگزاری انتخابات ریاست جمهوری نیز، در ارتباط با نقش پنهان و آشکاری که اینها در آن «نمایش» ایفا می‌کنند، حضور و نفوذشان، در درون این جناح و در مجموعه ساختار حکومتی، محسوس‌تر می‌شود. این گروه دیگر خود را صرفاً آلت دست قدرت و عمه سرکوبگری به حساب نمی‌آورد بلکه سهم بیشتری از قدرت سیاسی و «مزایای آن را مطالبه می‌کند. این دسته، علاوه بر امکانات اقتصادی و مالی و رسانه‌ای و غیره که در اختیار داشت، برای تصاحب امکانات بیشتری خیز برداشته است که نمونه‌ای از آنها بودجه‌های کلانی است که تحت عناوین و بهانه‌های گوناگون، در قالب بودجه دولت برای سال ۱۳۸۵، به آنها اختصاص یافته است. این دسته نیز، با در اختیار داشتن «نیروهای بسیج» که گاه در شکل «انصار حزب‌الله» ظاهر می‌شوند. و گاهی به عنوان «لباس شخصی» عمل می‌کنند، روزی به لباس «ناظران» و عاملان شورای نگهبان در می‌آیند و روزی دیگر به عنوان «ضابطین قوه قضائیه» به مقابله با «منکرات» می‌پردازند، از امکانات سازماندهی وسیع برای مقاصد سیاسی خودغرضانه برخوردار است.

اما ظاهر شدن بخشی از نظامیان و امنیتی‌ها در عرصه سیاسی، خود مسائل و پیچیدگی‌های دیگری در مناسبات درونی جناح غالب و در مجموعه ساختار حکومتی به میان می‌آورد که در نوشته بعدی باید مورد بررسی قرار گیرد.